

سعید آوا

زنم من

زنم من

زهدان جهان .

باری گران بر دوش

داغ تاریخ بر تن و جان.

شانه هایم دم به دم سانید

به دردی مضاعف

وقتی برادرم خود را

همجنس خدا دید .

زنم من

نه از خدا نه

پیغمبر

انسانم

رود و جویبار زمین

شهد پستانم

دریغ اَمّا

از ساده لوحی هم سرنوشتانم .

زنم من

نه ساحرم نه شیطان

دریغ اَمّا  
آتش ام زدند مردان  
به جهل  
با حُکم موبدان  
جادوگران .

زنم من  
سر زنده و تن پاک  
دریغ اَمّا  
مرا سلحشوران، درباریان  
کفن کردند زنده  
در قعر خاک  
به همخوابگی تا ابد  
با عجز و ترس این بزدلان .

زنم من  
بهارآبستن ، سبز دستان  
دریغ اَمّا  
مرا کشتزار عفن تخم ریزی  
فرض کرده اند  
خدایان مردان .

زنم من

یار و همکار در کارخانه

همیشه پُرکار در خانه

دریغ اَمّا

مُزدم کسر مضاعف

به قانون مردانه .

زنم من

شانه ها استوار، بالا بلند

دریغ اَمّا

مرا نردبان شهرت خویش

پنداشته اند

فرقهٔ مرد رندان .

زنم من

فریاد اعتراض و دردم من

و گر سنگسارم کنند

در کوچه و بازار

یا به تیربارم زنند

در کارخانه و میدان

باز زنم من

تندر ابر پُر بار باران .

می بارم

شانه می سایم به خورشید گران .

دریغ اَمّا آه آه  
آن دیگر نیمه ام گویی هنوز  
در خواب است

نمی بیند مرا  
یا نمی خواهد باور کند  
بلندای شانها را .

زنم من  
داغ تاریخ بر جان و تنم  
لیک تسخر زنم من  
بر قدرتمداران زمین و آسمان  
( این مشترک دشمنان  
با من و همزاد من )  
که بی من نتوانند  
حتی بالا کشند  
آب بینی یا دهان .

اسفند ۱۳۸۴ / مارس ۲۰۰۶